

Majallah Tahqiq
Research Journal of
the Faculty of Oriental Learning
Vol: 35, Sr.No.97, 2014, pp 63 - 80

مجله تحقیق
مجله کلیه علوم شرقیه
جلد ۳۵، اکتوبر - دسمبر ۲۰۱۴ء، شماره ۹۷

نگاهی به "سرباز شکلاتی" ترجمه ای از سیمین دانشور

دکتر محمد ناصر ☆ رابعه شیریں ☆ ☆

Abstract:

Simin Daneshwar was an Iranian academic, novelist, fiction writer and translator, largely regarded as the first major Iranian woman novelist. Daneshwar had a number of firsts to her credit. In 1948, her collection of Persian short stories was the first by an Iranian woman to be published. The first novel by an Iranian woman was her "Savushun", appeared in 1969, which went on to become a best seller. Her "Palyhosue", was a first volume of translated stories by an Iranian woman author. In this article, her Persian translation of the Goerge Bernard Shaw's famous play "Arms and the Man" has been briefly introduced, critically evaluated and analysed.

Key words: Simin Daneshwar, George Bernard Shaw, Arms and the Man, Sarbaz-e-Shokolati

"ترجمه، پل ارتباطی بین زبانها، فرهنگها، دانشها و میراث هنری ملل

گونگون است." (روزبه، محمد رضا، ص ۱۲۴)

☆ عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشگاه پنجاب لاہور

☆☆ دانشجوی دورہ دکتری فارسی دانشگاه پنجاب لاہور

برای يك مترجم موفق لازم است نه فقط با محاورات زبان خود بلکه با زبانی که می خواهد به آن ترجمه کند، نیز آشنایی کامل داشته باشد. ترجمه انتقال احساسات و عواطف از يك زبان به زبان دیگر است. وقتی ادب يك ملت و منطقه به زبان دیگر منتقل می شود، ویژگیهای هنری و ادبی نیز گسترش می یابد. "اگر مترجم با هر دو زبان آشنا نباشد، مجبور است بجای ترجمه روان و بامحاوره ای کلمه به کلمه ترجمه کند، و در نتیجه اصل مفهوم را به باد فراموشی می سپارد." (خلیق انجم، ص ۸۵) ادبیات با گسترش جامعه رشد می کند و در ساختار زبان نیز تحولات رخ می دهد. روشن است که زبانهای کلاسیک در عرصه تحول و ارتقا از زبانهای جدید و معاصر کمک می گیرند. ترجمه ابزار مهم ارتباط در میان دو زبان محسوب می شود، چون تفاوت زبان بزرگترین مانع در راه ارتباط و اتحاد و یگانگی و یکپارچگی است.

ترجمه يك هنر است. برای مترجم لازم است اصل و اساس و ریشه زبان را خوب درك کند، توسط ترجمه افکار و اندیشه ها انتقال می یابد، جمود و رکود از بین می رود، و زمینه ادبیات توسعه پیدا می کند، ادبیات از چهارچوب محلی و ملی بیرون می آید، و صورت بین المللی می پذیرد، مترجم تراکیب تازه و اصطلاحات بدیع را مورد استفاده قرار می دهد، در نتیجه بستره زبان گسترده تر می شود و ذخیره کلمات هم افزایش می یابد. در متون ادبی و حتی غیر ادبی گاهی کلمات وجود دارند که يك مترجم نمی تواند در زبان خود مترادف آنها را پیدا کند، در این صورت مفرس کردن کلمه تا حدی قابل قبول است، البته القاب و خطاب مشکلی پیدا نمی کند. "هنگامی که دو واحد لسانی باهم ارتباط پیدا می کنند نه فقط کلمات بلکه معانی زبان و وحدت لسانی هم به زبان دیگر منتقل می شود." (خلیق انجم، ص ۷۰) ترجمه باعث وسعت زبان می شود و کلمات و اصطلاحات جدید اختراع و معرفی می گردد.

هر زبان ساختار خودش را دارد و از فصاحت و بلاغت خاصی برخوردار می باشد، و مترجم باید به کارگیری فصاحت تخصص داشته باشد. گاهی مترجم در ضمن ترجمه از فصاحت و بلاغت زبان خود استفاده می کند. اگر جملات متن اصلی فصیح و بلیغ باشد، در ترجمه امکان استفاده از چنین جملات بیشتر امکان پذیر است. "لازم است مترجم هنگام ترجمه محاورات و کلمات روزمره زبان خود را رعایت

کند. "(راهی، اعجاز، ص ۲۱۱)

در ترجمه آثار ادبی خود مترجم نقش مهمی ایفا می کند، بالعموم آثاری را برای ترجمه انتخاب می کند که خودش می خواهد درباره آن موضوع بنویسد، اگر کسی بخواهد بدون آشنایی از مسائل اجتماعی يك داستان را ترجمه کند، به عمق اندیشه و شدت احساس دست پیدا نمی کند، پس ترجمه کاستیها خواهد داشت و رنگ افسانه ای غالب می آید، انگار صحبت از دنیای دیگر است. مترجم مسئولیت مهمی بر دوش دارد، باید مسئولیت خود را بپذیرد، و تا حد امکان به نحو احسن انجام دهد، تا در دنیای ادب مقام والایی به دست آورد. البته "مترجم باید مفهوم اصلی متن و حتی مفاهیم بین السطور را در نظر داشته باشد." (خلیق انجم، ص ۱۰۷)

در ایران با راه اندازی "دارالفنون" کار ترجمه صورت منظم گرفت و قواعد قطعی ترجمه به تصویب رسید و زبان ادبی فارسی توسط ترجمه رشد کرد. نویسندگان ایرانی تألیفات اغیار را مطالعه کردند و با استفاده از فرهنگها و لغتنامه ها، با آثار ادبی همدیگر آشنا شدند. ترجمه نگاری باعث ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی شد، و در حفظ فرهنگ ایرانی نیز نقش مهمی ایفا کرد.

در سال ۱۳۰۰ ش در ایران ترجمه نگاری رواج پیدا کرد و مترجمین داستانهای متعدد اروپایی را به زبان فارسی برگرداندند. "سخن سیمین دانشور می تواند حرف بسیاری از نویسندگان این دوره باشد. بسیاری از ما، نویسندگان هائی که هم سن و سال من اند و نیز خود من، همه در اصل قربانی ترجمه شدیم، چون کارمان خریدار نداشت... همه رو به ترجمه آثار غرب بردیم، به جای اینکه نویسنده باشیم مترجم شدیم." (عابدینی، حسن، ص ۲۰۱)

سیمین دانشور (۱۳۰۰-۱۳۹۰ ش) اولین زن مترجم ایرانی قرن چهاردهم هجری شمسی/ بیستم میلادی است که داستانهای کوتاه و نمایشنامه های زبانهای اروپایی را به فارسی برگرداند. دانشور هنگام ترجمه در نظر دارد که در ذخیره زبان فارسی اضافه شود و خواننده از محاورات جدید آگاهی حاصل نماید. او آگاهی کامل از صرف و نحو هر دو زبان دارد.

ایجاز و اختصار از زیبا شناسی اسلوب نگارش است. با توجه به این ویژگی يك مترجم خوبی کلمات و حتی جمله های غیر ضروری را حذف می کند. دانشور نیز وقتی احساس می کند که ترجمه لفظی مفهوم و مطالب را به خواننده ابلاغ نمی کند، کلمات جدید، تراکیب تازه و محاورات عامیانه را به کار می برد و کلمات غیر مانوس و لغات متروک و تراکیب قدیم و محاوره های از بین رفته را رد می کند، و با استفاده از کلمات تازه و تراکیب نو زبان را تقویت می دهد. دانشور در ترجمه صناعات ادبی از جمله تلمیحات، استعارات و تراکیب متن اصلی را به نحو احسن به فارسی انتقال می دهد، تا در قدرت بیان و فصاحت و معنویت هر دو زبان تعادل پیدا شود، بواقعی ترجمه های دانشور مرقع زیبای ویژگیهای فنی و هنری است.

دانشور علاوه بر زبان، لهجه را هم در نظر دارد، تا لهجه نویسنده هیچ لطمه نخورد و کیفیت احساساتی بجای خود باقی بماند. او در ترجمه محاورات زبانهای خارجی، از ضرب الامثال و محاورات فارسی استفاده شایانی می کند که باعث افزایش اطلاعات خواننده می باشد.

برای يك مترجم خوبی مطالعه وسیع و دقیق حائز اهمیت است و نیز اینکه مترجم باید با موضوع اساسی کتاب علاقه داشته باشد، اگر چنین نباشد فقط زبان را عوض خواهد کرد و در ابلاغ روح متن اصلی هیچگاه موفق نمی شود. دانشور از این واقعیت کاملاً آگاه است، مطالعه دقیق و وسیعی دارد و متون دلخواه خود را برای ترجمه بر میگزیند.

دانشور سبک نویسندگی و روش نگارش منحصر بفرد دارد. ولی هدف اصلی خود یعنی ترجمه متن اصلی و ابلاغ مفهوم را به فراموشی نمی سپارد. نمایش هنر و روش خود کاستی ترجمه و عیب مترجم به شمار می آید. تنها هدف مترجم همین است که فکر و اندیشه نویسنده و گرایش او را عیناً بیان کند. بنا بر این دانشور کلیه شرایط و قواعد هنر ترجمه نگاری را کاملاً در نظر دارد و با استفاده از استعداد ذهنی، مطالعه عمیق و به عنوان يك زبان شناس متبحر ترجمه را موثر تر می سازد.

دانشور در انتخاب کلمات بسیار دقت می کند، و تلاش او بر آن است که

محمد ناصر، رابع شیریں / نگاہی به "سرباز شکلاتی" ترجمه ای از سیمین دانشور ۶۷

شایسته ترین و بهترین کلمات را برگزیند، تا خواننده هم متوجه شود که عواطف و احساسات او چقدر ژرف و عمیق است، می داند که "ترجمه يك هنری است که بسادگی گیر نمی آید، ترجمه فقط انتقال حروف و کلمات به زبان دیگر نیست بلکه روح متن باید در ترجمه منعکس شود." (راهی، اعجاز، ص ۱۸)

نقد و بررسی "سرباز شکلاتی" (Arms and the Man)

جارج برناردشا (۱۸۵۶-۱۹۵۰م) يك نمایشنامه سه صحنه ای به عنوان Arms and the Man را نگاشت. برناردشا نمایشنامه خود را غیر رمانی کم‌دی قرار داده بود. موضوع نمایشنامه دوران پس از جنگ جهانی دوم است و نیز اینکه يك شهروند عادی درباره شکست و موفقیت چه نوع احساساتی دارد. در قسمت پایانی نمایشنامه موضوع عشق و محبت و عروسی و ازدواج نیز مورد بحث قرار داده و علاوه بر این نظام طبقاتی جامعه را به باد تند انتقادی گرفته است.

دانشور در سال ۱۳۲۸ش، این اثر را به زبان فارسی برگرداند و عنوان نمایشنامه را "سرباز شکلاتی" گذاشت. مترجم تسلسل واقعات را کاملاً رعایت کرده، محیط متن اصلی را کاملاً نگهداشته است.

رانا، يك دختر جوان خوشگلی، با سرگیس عشق می ورزد. کاترین، مادرش، به دختر مژده می رساند که بلغارستان سربیا را شکست داده است. رانا از شادی در پوست نمی گنجد، بسیار خوشحال می شود، چون باور دارد که کشور عزیز وی این پیروزی بزرگ را در نتیجه شجاعت و شهامت سرگیس به دست آورده است. کاترین دخترش را نصیحت می کند که هرگز به طرف بالکون نرود، چون اوضاع امنیت هنوز بسیار وخیم است، ولی دختر باوجود اخطار مادرش پنجره را باز می کند، اما از صدای شلیك و گلوله ها می ترسد، و روی تختخواب دراز می کشد. ناگهان يك سرباز ارتشی از طریق لوله بالا می آید، دزدکی وارد اتاق می شود و پس پرده پنجره پناه می گزیند. پس از اندك زمانی از پس پرده جلو می آید و دختر را تنبیه می کند که اگر شلوغ کرد و کسی را اطلاع داد، شلیك می زند. دختر جسور است، می گوید که هرگز از مرك نمی ترسد. سرباز ارتشی تفنگ را کنار می گذارد، از دست دختر شوکولات می گیرد و

می خورد. دختر تفنگش را به دست گرفته سرباز را به نشانه می گیرد. سرباز می خندد و می گوید که تفنگ هیچ گلوله ندارد، فقط شوکولات کوکوی بود که آن را خورده است. دختر هم می خندد و می گوید شما قهرمان شوکولات کوکوی هستید. در حین همچنین گفتگو دختر و سرباز گرفتار عشق همدیگر می شوند، و هر دو خواب عروسی را می بینند، و تصمیم می گیرند که باهم ازدواج می کنند. در پایان نمایشنامه هر دو زندگی خوبی و خوشی می گزرانند.

دانشور واژگان و محاورات روزمره را بخوبی ترجمه کرده است. به عنوان

مثال:

Such News (p-38)

خبرهایی دارم که نگو (ص:۱۰)

Ah(p-38)

ده (ص:۱۰)

Eagerly(p-38)

با اشتیاق تام (ص:۱۰)

What's the matter?(p-38)

چیه؟ (ص:۱۰)

With the cry of delight?(p-38)

از روی شغف فریاد می زند

(ص:۱۱)

Hero of the hour(p-39)

الان قهرمان جنگ (ص:۱۱)

The Idol of the regiment(p-39)

بت تمام گروهان

است (ص:۱۱)

To sweep through thier guns(p-39)

در زیر باران گلوله به جلو

رفته (ص:۱۱)

our gallant splendid Bulgarians with their swords and eyes flashing, thundering down like an avalanche and scattering the urelched serlos and their dandified austrian officers like chaff.(p-39)

بلغارهای شجاع ما به شمشیر های بران و دیدگان درخشان، مثل بهمن، مثل سیل خروشان، این سربیه های ناچیز را با افسرهای احمقشان مثل، دانه ارزن پراکنده کرده اند. (ص:۱۱)

You will worship him when he comes back.(p-39)

وقتی سرگیس باز گردد او را مثل بت خواهی پرستید. (ص:۱۱)

محمد ناصر، رابعه شیریں / نگاہی بہ "سرباز شکلاتی" ترجمہ ای از سیمین دانشور ۶۹

What will he care for my poor little worship after the acclamations of a whole army of heroes.(p-39) بعد از این همه پیروزیها ، او به پرستیدن من بیچاره چه اهمیتی خواهد داد؟ (ص:۱۱)

Our ideas real?(p-39) آرزوهای شما صورت حقیقت بخود گرفت. (ص:۱۲)

در این جمله سیمین دانشور بجای "ما" "شما" ترجمہ کرده است:

Came into my head(p-40) به فکر رسید(ص:۱۲)

Real life is so seldom like that(p-40) زندگی حقیقی و واقعی خیلی کم به رمان و اپرا شبیه است. (ص:۱۲)

Wretched fugitives(p-41) فرارهای بیچاره (ص:۱۴)

CATHERINE : Cruel! Do you suppose they would hesitate to kill you - or worse?(p-41) کاترین - بی رحمی؟ تو فکر می کنی در کشتن آنها درنگ جایز است؟ (ص:۱۴)

Yes madam(p-41) چشم خانم (ص:۱۴)

Makes a grimace (p-42) تمسخر می گیرد (ص:۱۵)

Unworthy (p-42) بی وفائی (ص:۱۵)

Startling (p-42) چنان می ترسد

Listening(p-42) گوشها را تیز می کند(ص:۱۵)

Crouching(p-43) کج و کوله(ص:۱۶)

Be good (p-43) آرام باش (ص:۱۶)

It's no use trying to run away (p-43) فایده ندارد فریاد کنی (ص:۱۶)

Swiftly (p-44) به چابکی (ص:۱۸)

Snatching the cloak(p-44)	شغل را بر می دارد (ص: ۱۸)
A good Idea (p-44)	چه فکر خوبی (ص: ۱۸)
Cynically (p-45)	ترسو (ص: ۱۸)
Anxiously(p-45)	با هیجان تام (ص: ۱۸)
Drowsily(p-59)	گیج خواب است (ص: ۳۷)
The man sleeps profoundly (p-60)	عمیقی (ص: ۳۸)
Mend your manners (p-61,62)	مواظف رفتار خودت باش (ص: ۴۰)
Sedately (p-62)	بی حال (ص: ۴۰)
Bosh (p-66)	دهه! (ص: ۴۶)
Quite right (p-91)	راست است (ص: ۷۵)
What is that ?(p-91)	چی را؟ (ص: ۷۵)
Bravo(p-92)	آفرین (ص: ۷۵)
Charger (p-92)	اسب (ص: ۷۵)
Don't be foolish (p-92)	خل بازی در نیاورید (ص: ۷۵)
Absolutely (p-95)	کاملاً (ص: ۸۰)
Hm (p-95)	صحیح (ص: ۸۰)
Please be serious(p-96)	خواهش می کنم مسخره نکنید (ص: ۸۰)
Sceptically(p-96)	با انکار (ص: ۸۰)
Greatly discouraged (p-96)	دل شکسته می شود (ص: ۸۰)
Gratitude (p-97)	حق شناسی (ص: ۸۰)
Superbly(p-97)	با برتری کامل (ص: ۸۲)
Unmoved(p-97)	بی حرکت (ص: ۸۲)
Promptly (p-97)	با حضور ذهن کامل (ص: ۸۳)
Grief (p-101)	تاثر (ص: ۸۵)

۷۱ ترجمه، رابندریشیرین/نگاهی به "سرباز شکلاتی" ترجمه ای از سیمین دانشور

Indeed(p-101)	واقعاً (ص: ۸۵)
Ffff !(p-104)	اوه (ص: ۹۱)
Shall I care it ?(p-104)	می خواهی خوبش کنم؟ (ص: ۹۱)
Masterfully (p-104)	با بزرگواری خاص (ص: ۹۱)
Quite sure(p-104)	یقین! (ص: ۹۱)
Trifle (p-104)	شوخی (ص: ۹۲)
Trifle (p-104)	لاس زرن (ص: ۹۲)
Flinching (p-104)	متأثر می شود (ص: ۹۲)
Are you sorry ? (p-104)	خجالت نمی کشد؟ (ص: ۹۲)
Never(p-(p-104)	هرگز (ص: ۹۲)
Wistfully (p-105)	متأثر (ص: ۹۲)
Psha(p-105)	به (ص: ۹۲)
Ironically (p-105)	با تمسخر (ص: ۹۳)
Fiercely (p-106)	وحشیانه (ص: ۹۴)
Tormentedly (p-107)	زخمی شده است (ص: ۹۵)
Damnation(p-107)	فریب (ص: ۹۵)
Mockery (p-107)	مسخره (ص: ۹۵)
Commandingly (p-107)	بالحن آمرانه (ص: ۹۵)
Absently (p-108)	بی خیال (ص: ۹۵)
Eh ? (p-108)	بله (ص: ۹۵)
Warmly(p-108)	به گرمی (ص: ۹۷)
Pooh(p-108)	به (ص: ۹۷)
Apologize(p-110)	معذرت بخواه (ص: ۹۹)
Poor devil(p-110)	احمق بدبخت (ص: ۹۹)
Probably(p-114)	لابد (ص: ۱۰۳)

Ice pudding(p-114) شکلات خامه ای (ص: ۱۰۳)

Eh?(p-115) نه (ص: ۱۰۵)

Now are you comfortable?
(p-116) حالا کیفتان کوک شد؟ (ص: ۱۰۶)

Very red(p-116) صورتش گلگون شده
است (ص: ۱۰۶)

Whew (p-121) او هو (ص: ۱۱۵)

Oh (p-121) آه (ص: ۱۱۵)

To my chocolate cream
soldier (p-124) به سرباز کرم شکلاتیم (ص: ۱۱۶)

این خاصه تراجم دانشور است که هرگاه او احتیاج دارد، واژگان را براحتی حذف می کند، اما در عین حال به روح و ساخت کلی متن اصلی هیچ ضرر نمی رسد.
مثلاً:

Dont be anxious about me. The moment I hear a shot, I shall blow out the candles and roll myself up in bed with my ears well covered.(p-41)

شورم را نزنید، اگر من صدایی شنیدم شمعها را خاموش می کنم. سرم را زیر لحاف کرده و گوشهایم را هم محکم می گیرم. (ص: ۱۴)

A moment I shall hear a shot
جالب است که دانشور این جمله مثلاً اگر من صدای شنیدم
hear a shot را ظاهراً "Shot" را ترجمه نکرده است.

Raina(revolved)It is not the weapon by a gentleman!(p-44)

رنا: این اسلحه يك مرد شرافت مند نیست. (ص: ۱۸)
دانشور در جمله یاد شده در ضمن ترجمه کلمه (revolved) را حذف کرده است.

در نمونه های زیر سیمین دانشور متن اصلی را با روانی و سلاست ترجمه کرده است:

Louka (secretly, to Raina) if you would like the shutters open, just give them a push like this (she pushes them : they open : she pulls them to again). One of them ought to be belted at the bottom, but the bolt's gone.(p-41)

محمد صر، راجه شیریں / نگاہی به "سرباز شکلاتی" ترجمه ای از سیمین دانشور ۷۳

لوکا - (آهسته به رنا) اگر دلت می خواهد معجزه ها را باز کنی اینطوری
تکانشان بده. (خودش آنها را تکان می دهد. باز می شود و بعد درباره آنها را می بند)
کشوی يك لنگه را باید از پایین بالا زد تا در باز نشود ولی کشو شکسته
است. (ص: ۱۴)

He is a man of 35, in a deplorable plight bespattered with
mud and blood and snow, his belt and the strap of his Revolver
case keeping together the torn ruins of the blue tunic of a Serbian
artillery officer. (p-43)

صاحب صدا مردی است ۳۵ ساله، لباسش به گل و لای و برف و خون
آلوده. کمر بند و تسمه ها و جای رولورش، پارگیهای بلوز نظامی آبی رنگش را که
نشان افسر توپخانه سربستان است، موقتاً از نظر می پوشاند. (ص: ۱۶-۱۷)

I suppose not (she draws herself up superbly, and looks
him straight in the face, adding with cutting emphasis) some
soldiers, I know, are afraid to die. (p-44)

می دانم که میل ندارید کشته شوید (خودش را می گیرد در چشم او خیره
می شود و با کلمات مقطع اضافه می کند) بعضی از سربازها از مرگ می ترسند.
(ص: ۱۷)

Louka : one of those beasts of serbs has been seen
climbing up the waterpipe to your balcony . our men want to
search for him; and they are so wild and drunk and furious. (she
makes for the other side of the room to get as far from the door
as possible). My lady says you are to dress at once, and to(she
sees the revolver lying on the ottoman and stops, petrified). (p-4)

یکی از صربیی های ملعون را دیده اند که از لوله آب بالا آمده و وارد مهتابی
شما شده است. کسان ما عقب او می گردند. ولی از بس شراب خورده اند. چنان
گیجند که خدا می داند. (به طرف دیگر اطاق می رود که تا حد ممکن از در اطاق
دور باشد.) خانم می فرمایند فوراً لباس بپوشید و (رولورا روی نیم تخت می بیند و
سکوت می کند..)(ص: ۲۱)

Raina (coldly) thank you. And now I will do soldier by thing. You can not stay here after what you have just said about my future husband, but I will do go out on the balcony and see whether it is safe for you to climb down into the street. (she turns to the window.) (p- 54)

رنا۔ (بسردي) متشکرم۔ اما اکنون من کاری را که سربازها معمولاً می کنند انجام می دهم۔ شما بعد از اینکه از شوهر آینده من به بدی نام بردید، دیگر نمی توانید اینجا بمانید۔ من به مهتابی می روم، ببینم پایین می روید یا نه؟ (به سمت پنجره می رود) (ص:۳۰)

Raina goes to the bed and wraps herself in the fur cloak. His eyes close. She goes to the door. Turning for a last look at him , she sees that he is dropping off to sleep.(p-58)

رنا - به طرف تختواب می رود و شل پوشتی خود را می پوشد. چشمان مرد از خواب بسته می شود. رنا به طرف در می رود و بر می گردد تا آخرین نگاه را به او بیندازد. او را غرق خواب می بیند. (ص:۳۶)

Nicola : (sedately) I shall always be dependent on the goodwill of the family. When I leave their service and start a shop in Sofia, their custom will be half my capital : their bad word would ruin me.(p-62)

نیکلا - (بی حال) من همیشه به صحبت این خانواده احتیاج دارم. اگر کارم را ول کنم و دکانی در صوفیه باز کنم توصیه آنها به نفع من است و بدگویی آنها کار مرا خراب می کند. (ص:۴۰)

NICOLA : Discharge you for untruthfulness. Who would believe any stories you told after that ? Who would give you another situation ? Who in this house would pig ; for I will fight live a demon : they shant get me into the streeet to amuse themselves with : I know what they are.(p-44)

کسان شما به این اتاق قشنگ هجوم می آورند و مرا مثل یک خوک در سلاخ خانه سر می برند. زیرا من هم مثل یک شیطانک یا لااقل بچه شیطان از خودم دفاع

محمد ناصر، راجه شیریں / نگاہی به "سرباز شکلاتی" ترجمه ای از سیمین دانشور ۷۵

خواهم کرد. آنها دیگر صبر نخواهند کرد و مرا به کوچه نخواهند راند تا در آنجا خود را مشغول کنند. من آنها را خوب می شناسم. (ص: ۱۸)

اینجا در مثال زیر دانشور با کمال مهارت ترجمه کرده است.

There is just half a chance if you keep your head (p-46)

اگر خودتان بگیرید نیمه امیدی هست. (ص: ۲۰)

در این جمله (half a chance) را "نیمه امیدی" ترجمه کرده است.

She makes for the ottoman. (p-45)

به طرف نیم تخت می رود. (ص: ۲۰)

در این جمله سیمین به زبان خودش ترجمه (makes for) را (می رود)

کرده است. به روش گفتگو روزمره ای با زیبایی ترجمه کرده که مفهوم متن عوض نشده است.

دانشور محاوره متن اصلی را به محاوره فارسی برگردانده است:

I am as nervous as a mouse. (p-50)

من الان اعصابم مثل يك موش تحريك شده است. (ص: ۲۵)

دانشور متن اصلی ساده درج ذیل را به تشبیه ترجمه می کند.

Ah, Perhaps Not, No : Off course not ! Well, It is a tunny sight. It is like slinging a handful of pear against a window pane: First one comes; Then two or three, close behind him: and then all the rest in a lump. (p-51)

البته نمی توانسته اید. خلاصه منظره مضحکی است. مثل پرتاب کرده يك

مشت نخودچی به طرف شیشه های پنجره است. اول یکی می آید ، بعد دو یا سه تا

نزدیک هم، و آخر سر تمامشان باهم. (ص: ۲۷)

محاوره را به سبک ساده ترجمه می کند:

The bravest of the brave. (p-51)

از همه شجاعترا است. (ص: ۲۷)

Poor devil pulling at his horse. (p-51)

احمق بیچاره ! اسبش را بسختی نگه می دارد. (ص: ۲۷)

Impatient of so stupid a question.(p-51)

از این سوال احمقانه کاسه صبرش لبریز می شود.(ص:۲۷)

دانشور اینجا در مثال زیر تشبیه را به تشبیه ترجمه می کند:

As white as a sheet (p-52)

رنگ مثل ماست پریدن (ص:۲۸)

Raina : (Sternly, As she sees him listening to the shots) So much the better for you ! (p-53)

رنا - (جدی است ، همینکه می بیند او ساکت شده و گوشها را تیز کرده

است می گوید) و این برای شما خیلی بهتر است ؟ نه ؟ (ص:۳۰)

در این جمله دانشور جمله طولانی آورده و ترجمه (shots) را حذف کرده

ولی با حذف این کلمه در معنی و مفهوم هیچ فرق نیامده است. این هم کار حرفه ای

است که احساسات و عواطف و لهجه طوری به زبان دیگر بیان شود که خواننده تا

عمق آن برسد.

دانشور کلمات و محاوره روزمره را به کار برده که به زبان متن اصلی مشابه

هستند.

مرد مثل ماشین (ص:۳۵)

Mechanically (p-59)

(He becomes motionless, like a hypnotized rabbit, his fatigue gaining fast on him.(p-62)

(او بی حس و بی حرکت مثل خرگوشی که تحت تاثیر خواب مقناطیسی

قرار گرفته، می ایستد. خستگی بر او واقعاً غلبه کرده است) (ص:۴۱)

NICOLA - (opening his eyes cunningly) (p-63)

نیکلا - (چشمانش را مثل يك روباه مکار می گشاید) (ص:۴۱)

سیمین اینجا محاوره را به سبک ساده ترجمه کرده است.

And now would you mind breaking the news to your mother?(p-70)

حالا ممکن است لطفاً به مادرتان اطلاع دهید ؟ ص:۵۴

محمد ناصر، راجه شیریں/نگاهی به "سرباز شکلاتی" ترجمه ای از سیمین دانشور ۷۷

در مثال زیر سیمین دانشور به جزئیات نگاری و منظره نگاری محیط پرداخته

و ترجمه خوبی انجام داده است، انگار نگارش خودش است.

On the night the stable yard, with its gateway, encroaches on the garden. There are fruit bushes along the paling and house, covered with washing spread out to dry. A path runs by the house, and rises by two steps at the corner, where it turns out by sight. In the middle a small table, with two bent wood chairs at it, is laid for breakfast with turkish coffee pot, cups, rolls, ect : but the cups have been used and the bread broken. There is a wooden garden seat against the wall on the right.(p-61)

در طرف راست باغ اصطبل با در بزرگ چوبی اش که آن هم رو به باغ باز می شود قرار دارد. میان ساختمان عمارت و باغ يك رده درختان میوه دار قرار گرفته است و لباسهای شسته روی آنها برای خشك شدن گسترده شده است. يك راه دیگری هم به طرف ساختمان هست که به وسیله دو پله به گوشه ساختمان منتهی می شود و از آنجا دیگر دیده نمی شود. در وسط باغ میز کوچکی با دو صندلی چوبی گذاشته اند. روی میز اسباب صبحانه، قوری قهوه خوری ترکی، فنجان و نعلبکی و ظرف نان وغیره کیده می شود. اما فنجان ها خالی است و نان هم تکه تکه شده و معلوم است که صبحانه تمام شده است. يك نیمکت چوبی هم نزدیک دیوار در طرف دست راست دیده می شود. (ص: ۳۹)

دانشور در ضمن ترجمه لهجه روزمره ایرانی را منعکس کرده است. مثلاً:

Nicola : Be warned in time, louka : mend your manners. I know the mistress. She is so grand that she never dreams that any servant could dare be disrespectful to her ; but if she once suspects that you are defaming her, out you go.(p-62)

نیکلا : لوکا هوش باشد، مواظب رفتار خودت باش. من خانم را می شناسم. او خانمی است حسابی و هرگز به خواب هم نمی بیند که کلفتی به او بی احترامی کند و اگر کوچکترین ظنی به تو ببرد و فکر کند تو برایش موشك می دوانی بیرون می کند. (ص: ۴۰)

اینجا سیمین در ترجمه روش توضیحی را اختیار کرده است.

LOUKA - you take her part against me, do you ? (p-62)

لوکا - تو بر ضد من حرف می زنی، تو طرفداری آنها را می کنی. (ص: ۴۰)
اینجا سیمین دانشور طبق متن اصلی تکرار واژگان را بخوبی ترجمه کرده است.

Sleep sleep, sleep, sleep, slee...(p-59)

خواب! خواب، خواب، خواب، خواب، خواب... (ص: ۳۷)

LOUKA - (Pityingly) I should have expected more sense from you, Louka. But you're young : you're young ! (p-62)

لوکا - (با تأسف تمام) من از تو توقع شعور بیشتری داشتم، لوکا اما تو جوانی، تو جوانی. (ص: ۴۰)

Raina (together) now, now, now, it mustn't be angry wow, wow, wow; not on your first he meant no harm.

Be good to please me dear. day athom. I' ll make another ice pudding. sh-sh-sh-sh : Tch-ch-ch! (p-88)

هر دو باهم - حالا! حالا! حالا! وای! وای! اوقات تلخ نشود. او قصد بدی نداشت. روز اول که در خانه هستید عصبانی نشوید. من يك شکلات خامه ای دیگر درست می کنم. خواهش می کنم عزیزم. ساکت شو! هیس! هیس! هیس! شیرینی. یواش. یواش. (ص: ۷۰)



کتابشناسی:

☆ اختر، سلیم (۱۳۷۰ش) افسانه اور افسانه نگاری - تنقیدی مطالعه، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، پاکستان

☆ انجم، خلیق (۱۳۷۵ش) فن ترجمه نگاری، ثمر آفست پرنتر، نئی دلی

☆ بهارلو، محمد (۱۳۷۷ش) داستان کوتاه ایران، خیابان خرمشهر، ایران

☆ تمیم داری، احمد (۱۳۷۹ش) داستانهای ایرانی، کتابخانه حوزه هنری، تهران، ایران

☆ حقوقی، محمد (۱۳۷۷ش) مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران، (نثر، داستان)،

جلد اول، تهران، ایران

محمد ناصر، رابعثیریں/نگاہی بہ "سرباز شکلاتی" ترجمہ ای از سیمین دانشور ۷۹

- ☆ حیات، شیخ محمد (۱۳۷۳ش)، تاریخ اسلامی جمہوریہ ایران، اردو بازار، لاہور، پاکستان
- ☆ دانشور، سیمین (۱۳۲۷ش) آتش خاموش، کتابفروشی چاپخانہ علی اکبر علمی، تهران، ایران
- ☆ همو (۱۳۵۹ش) بہ کی سلام کنم؟، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ایران
- ☆ همو (۱۳۷۲ش) جزیرہ سرگردانی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ایران
- ☆ همو (۱۳۸۰ش) ساریان سرگردانی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ایران
- ☆ همو (۱۳۶۹ش) سووشون، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران
- ☆ همو (۱۳۷۵ش)، شناخت و تحسین هنر، کتاب سیامک، تهران
- ☆ همو (۱۳۴۰ش) شہری چون بہشت، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران
- ☆ همو (۱۳۶۰) غروب جلال، نشر خرم، تهران
- ☆ همو (مترجم) (۱۳۸۲ش) باغ آلبالو، خیابان فاطمی، خیابان پنجم، کوچہ ی خجستہ، پلاک ۱۰، نشر قطرہ، کتابخانہ ملی ایران، تهران
- ☆ همو (مترجم) (۱۳۷۳ش) بنال وطن (نوشتہ آلن پیتون)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران
- ☆ همو (مترجم) (۱۳۷۵ش) داغ ننگ (نوشتہ ناتانیل ہاوثورن)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران
- ☆ همو (مترجم) (۱۳۲۸ش) سرباز شکلاتی (نوشتہ برنارد شا)، مؤسسہ مطبوعاتی امیر کبیر، چاپخانہ دانشگاہ، تهران
- ☆ همو (مترجم) (۱۳۸۰ش) کمدی انسانی (نوشتہ ویلیام سارویان)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران
- ☆ همو (مترجم) (۱۳۸۲ش) ماہ غسل آفتابی (نوشتہ نویسندگان مختلف جہانی)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران
- ☆ ذوالفقاری، حسن (گرد آورندہ)، (۱۳۸۲ش)، چہل داستان کوتاہ ایرانی (از چہل از چہل نویسنده ی معاصر ایران)، انتشارات نیما، کتابخانہ ملی ایران، تهران
- ☆ راہی، اعجاز (۱۳۶۵) اردو زبان میں ترجمے کے مسایل، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، پاکستان
- ☆ روزیہ، محمد رضا، ادبیات معاصر ایران (نثر)، (زمستان ۱۳۸۸)، نشر روزگار، کتابخانہ ملی ایران، تهران

- ☆۔ زرینکوب، عبدالحسین (۱۳۵۱ش) یادداشت ها و اندیشه ها، از مقالات، نقد ها و انتشارات، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران
- ☆۔ سبط حسن (س ن)، انقلاب ایران، اردو بازار، لاہور، پاکستان
- ☆۔ عابدینی، حسن (۱۳۶۹ش) صدسال داستان نویسی در ایران (جلد اول)، کتابخانہ ملی ایران، تهران
- ☆۔ همو (۱۳۸۳ش) صدسال داستان نویسی در ایران (جلد ۴)، نشر چشمہ، کتابخانہ ملی ایران، تهران
- ☆۔ عبادیان، محمود (۱۳۷۱ش) درآمدی بر ادبیات معاصر ایران، گھر نشر، تهران
- ☆۔ قادری، اخلاق احمد (۱۳۹۵ش)، تاریخ انقلابات ایران، دارالشعور ۳۷، مزنگ روڈ، بک ستریت، لاہور، پاکستان
- ☆۔ محمدی، محمد ہادی (۱۳۷۸ش) روش شناسی نقد ادبیات کودکان، انتشارات سروش، تهران
- ☆۔ محمودیان، محمد رفیع (۱۳۸۲ش) نظریہٴ رمان و ویژ گیہای رمان نویسی، نشر فرزاد، کتابخانہ ملی ایران، تهران
- ☆۔ میر صادقی، جمال (س ن) ادبیات داستانی (قصہ، داستان کوتاه، رمان)، موسسہٴ فرهنگی ماہور، تهران
- ☆۔ ہاشمی، نورالحسن (۱۹۶۰م) ناول کیا ہے؟، نسیم بک دپو، لاتوش روڈ، لکھنؤ
- ☆۔ یاحقی، محمد جعفر (۱۳۷۵ش) چون سبوی تشنہ، خیابان دانشگاه، تهران

